



● نحوه تبدیل متن نوشتاری (Dramatic text) به متن اجرایی (Performance text) در اجرای "دکتر فاستوس" به کارگردانی پرژی گروتوفسکی و دراماتورژی لودویک فلاشن

امروزه در مطالعات مربوط به اجرای صحنه ای، میان "متن نوشتاری"، "متن اجرا شده"^(۱) و "متن اجرایی" تمایزهایی وجود دارد. به طور معمول به آن چه که نمایشنامه نویس نگاشته است و تعلق به سنت ادبی دارد، "متن نوشتاری" می گویند. این متن شامل گفت و گوهای میان شخصیت ها، توضیح های صحنه و توضیحاتی مربوط به نحوه ای ادای گفت و گوهاست که با هر شکلی از تقسیم بندی و در هر سنت و سبک نوشتاری که عرضه شده باشد، باز مبتنی بر زبان و ادیته است. اما "متن اجرا شده" به آن درکی از نمایشنامه گفته می شود که تماشاگر از طریق اجرای صحنه ای - و بدون دسترسی مستقیم به متن نوشتاری - به آن می رسد. هر تماشاگری در تئاتر، پدیدار اجرا در ذهن خود به درکی از نمایشنامه ای اجرا شده می رسد و به آن سامان می دهد که الزاماً با نمایشنامه ای نگاشته شده در تطابق قرار نمی گیرد. همین تمایز ما را به سوی "متن اجرایی" رهنمون می شود و اهمیت اجرا و نسبت آن را با "متن نوشتاری" نمایان می سازد. در نیم قرن اخیر مناقشات فراوانی میان نویسندگان و اجراگران در گرفته است و هر گروه در پی یافتن مرکزیت اجرا و نقطه ی ثقل آن است. در این نوشته برآنیم تا به دور از چنین مناقشاتی، تنها با بررسی و مطالعه ی یک نمونه ی موردی - اجرای دکتر فاستوس - به فرایند تبدیل یک متن نوشتاری در قالب یک نمایشنامه و به خصوص در اینجا، یک نمایشنامه ی کلاسیک انگلیسی به یک متن اجرایی به تأثیر و حضور فردی به نام دراماتورژ و فرایند دراماتورژی بپردازیم.

در این نوشته، جا به جا از فصل پنجم کتاب "به سوی تئاتر بی چیز"^(۲) استفاده شده است. یوجنیو باربا (Eugenio Barba) در این متن به تشریح اجرا و رابطه ی آن با متن می پردازد که این فصل به طور کامل ترجمه و مورد استفاده قرار گرفته است و برای زیاتر شدن این نوشته، بخش هایی که از این فصل نقل قول می شود به شکل سیاه و ایتالیک ارائه می گردد.

ماجرای دانشمندی که با شیطان پیمان می بندد تا فن سحر بیاموزد و در انتها به دوزخ واصل می شود، قدمتی در حدود پنج قرن دارد. روایتی هست که حضور این دانشمند را به نام فاستوس یک واقعه ی تاریخی می داند:

«فاوست، واقعی کسی است که در سال ۱۴۸۰ در آلمان زاده شد و از طب و علوم سحری و کیمیاگری و جادو و جنبل، آگاهی هایی داشت و مدعی غیب دانی و طالع بینی بود و بدین جهت، مردم معتقد ساده دل در باب قدرت معجزه نمایی و کرامات و خارق عادات وی افسانه های بافتند و این چنین در دورانی که اعتقاد به سحر و جادو، مذهب مختار عصر محسوب می شد؛ فاوست در آلمان، چه در دوران حیات و چه پس از مرگ (۱۵۴۰) بیروان و سر سپردگان زو دباور و سرگذشتی افسانه آمیز یافت.» (ستاری، ۱۳۷۶، ص ۶۰)

به نظر می رسد که نخستین بار داستان "دکتر فاستوس" در سال ۱۵۸۷ به قلم یک مسیحی لوتری مذهب نگاشته شد. کریستوفر مارلو در حدود سال ۱۷۹۲ نمایشنامه اش را به رشته تحریر درآورد و بعد در قرن هفدهم بود که گوته اثر جاودانه اش را خلق کرد. از حدود سال ۱۷۵۹ نیز این داستان وارد عروسک های خیمه شب بازی شد و به صورت داستانی کوچک و بازاری در بین مردم روایت شد. (همان، ص ۶۲)

در نمایشنامه ی مارلو که از نظر ساختار داستانی به نظر می رسد و جوهر اخلاقی زیادی در آن

وجود دارد، فاستوس یک روشنفکر شورشی است. او دانشمندی است دیرباور و سرکش. مارلو در پرولوگ نمایشنامه اش می نویسد:

«می خواهیم شمار از عاقبت کار فاستوس آگاه سازیم که در آلمان در شهر "اودس" به دنیا آمد. پدر و مادرش از خانواده ای اصیل نبودند. همین که به سن شباب رسید به دانشگاه "ورتامبورگ" رفت و در آن جا خویشاوندانش به تربیت او پرداختند. کم کم در علم و حکمت و الاهیات مشهور گشت و به لقب دکتری مباحی شد و در مباحثه و استدلال در علوم معقول زبانزد خاص و عام گردید، تاروژی که غرور و خودبینی در وی راه یافت و طایر فکرش بلندپروازی آغاز نمود.» (مارلو، ۱۳۵۹، ص ۲۶)

فاستوس خیره سری است که مظهر اراده ی معطوف به قدرت است و آرزوی خدایی در سر می پروراند:
«پس تو ای فاستوس از این پس همه ی توانایی خویش را در به دست آوردن فن خداوندی مصروف ساز» (همان، تک گوئی، ص ۲۹)

او با شیطان پیمانی بیست و چهار ساله می بندد تا در ازای روحش، فن خداوندی - سحر - بیاموزد؛ اما همواره در تردید به سر می برد و میان ندامت و توبه از یک سو و نفرین ابدی در دوزخ از سوی دیگر سرگردان است. او در پایان نمایشنامه و در انتهای این دوره ی بیست و چهار ساله پشیمان می شود و از حضرت مسیح طلب بخشش و رستگاری می کند اما مطابق با سنت نمایشنامه های اخلاقی (Moralite) ملعون و مطرود در گاه خدا و مقهور شیطان به دوزخ می رود.

گروتوفسکی در سال ۱۹۶۰ در شهر پوزنان (Poznan) و در تئاتر پولسکی (Teatr Polski) بر اساس "فاوست" گوته اجرایی را روی صحنه برده بود. او در این زمان (از سال ۱۹۵۹) به همراه فلاشن (در امانتورژ) و بازیگرانش در تئاتر "سیزده ردیف" در شهر اُپول (Opole) کار می کرد. این اجرا، که خارج از محدوده ی اهداف، دستاوردها و روش های او و گروهش در اُپول آماده شده بود، مقدمه ای شد برای ایده های اجرایی در "دکتر فاستوس" بر مبنای اثر مارلو در تئاتر سیزده ردیف. در ۱۹۶۲ این اثر آماده ی اجرا شد. یو جینو باربا (۳) در آن زمان جوانی جوای نام بود که به عنوان دستیار کارگردان در کنار گروتوفسکی کار می کرد. او در فصل پنجم از کتاب "به سوی تئاتر بی چیز" به شرح این اجرایی پردازد. در این اجرا نقش فاستوس به سینکوتیس (Zbigniew Cyncutis) و نقش مفیستو که به وسیله دو نفر - یک زن و یک مرد - اجرا می شد به میرچکا (Rena Mirecka) و یاهولکوفسکی (Antoni Jaholkowski) سپرده شد. چیشلاک (Richard Cieslak) در نقش بن ولیو (Benvolio) و دو نفر دیگر از اعضای گروه نیز در نقش مهمانان در میان تماشاگران نشسته بودند.

گروتوفسکی و فلاشن در همکاری خود تا پیش از اجرای دکتر فاستوس نشان دادند که کارشان تنها به حذف و اضافه کردن نمایشنامه محدود نمی شود. کار آنها همچون رفتار فرزندی است که از قیمومیت خانواده رها شده و در عین حال که خانواده اش را محترم می شمارد اما راه خودش را پیش می گیرد. گروتوفسکی در جایی می گوید:
«باید اعتراف کنم که برای رویارویی آزادانه با نمایشنامه ای تمام و کمال، ناچار شدم بسیاری از تابوهای را که آموزش رسمی دانشگاهی ایجاد کرده بود، در خودم بشکنم. در این نکته نیز یقین دارم که این آموزش ها بسیاری از کارگردان های دیگر را نیز فلج کرده است و آنها در حالی که احساس تنگی نفس می کنند اما جرئت شکستن قیدهاران ندارند.»
باربای می نویسد:

حتی یک واژه از متن اصلی مارلو تغییر داده نشد؛ گویا این که برخی صحنه ها حذف شدند و چند صحنه ی جدید هم خلق و اضافه شدند. این گونه بود که ترتیب صحنه ها بر اساس مونتاژ جدیدی از متن، تغییر داده شد و بدین ترتیب تأثیر متفاوتی در نظر گرفته شد. در جدول شماره یک مجموعه ی ده صحنه از متن مارلو به تفکیک مکان و کاراکترها نشان داده می شود. همان طور که در جدول نیز دیده می شود، کتابخانه ی فاستوس مکان اصلی رویدادهای نمایشنامه است. پنج صحنه از ده صحنه ی نمایشنامه در کتابخانه ی فاستوس رخ می دهد.

1. Play script، این واژه در تقابل با واژه play قرار می گیرد.

2. Grotowski, Jerzy;

Towards a Poor Theatre, Holstebro, Denmark: Odin

Theaters For lag, 1968, pp 79-96

۳. او اکنون کارگردان

و مدیر هنری تئاتر

اودین در هولستبرو

دانمارک است.

جدول ۱- نمایشنامه مارلو به تفکیک مکان و کاراکترها

پیش داستان در مورد فاستوس بیان می‌شود.	پرولوگ
کتابخانه فاستوس	صحنه اول
واگنر - فرشته خوب/ بد - والدس - کورنلیوس	صحنه دوم
واگنر - دانشجوی اول و دوم	صحنه سوم
گوشه‌ای از باغ	صحنه چهارم
کتابخانه فاستوس	صحنه پنجم
واگنر - فرشته خوب - فرشته بد	صحنه ششم
فاستوس - مفیستو - فرشته خوب - فرشته بد - ابلیس غرور - حرص - خشم - حسد - شکم‌بارگی - تنبلی - شهوت‌پرستی	صحنه هفتم
کاخ پاپ	صحنه هشتم
فاستوس - مفیستو - پاپ - کاردینال - راهب	صحنه نهم
فاستوس - امپراطور - یک نفر دریاری	صحنه دهم
فاستوس - دوک - دوشس	پیش خوانان
کتابخانه فاستوس	
کتابخانه فاستوس	
فاستوس - مفیستو - واگنر - پیر مرد - دانشجوی اول، دوم و سوم	
فاستوس - دانشجوی اول، دوم و سوم	
از ماجرا نتیجه‌گیری اخلاقی می‌شود.	

در جدول شماره دو نیز رویداد اصلی در هر صحنه را می‌بینیم. بدین ترتیب با پیش زمینه‌ای که از متن مارلو ایجاد شده است به سراغ اجرای گروتوفسکی خواهیم رفت.

جدول ۲- نمایشنامه مارلو به تفکیک رویدادهای هر صحنه

پیش داستان بیان می‌شود. فاستوس معرفی می‌شود. بنیان‌های اخلاقی شکل می‌گیرد.	پرولوگ
فاستوس از تحصیل علم ناامید شده است. والدس و کورنلیوس او را به یادگیری سحر تشویق می‌کنند. فرشته‌های خوب و بد نیز تلاش می‌کنند فاستوس تصمیمش را گرفته است.	صحنه اول
واگنر و دانشجویها درباره فاستوس و ترس از آینده صحبت می‌کنند.	صحنه دوم
مواجهه‌ی فاستوس و مفیستو و پرسش و پاسخ با او.	صحنه سوم
پیمان خون میان فاستوس و مفیستو بسته می‌شود. فرشته‌های خوب و بد نیز تلاش می‌کنند.	صحنه چهارم
فاستوس دچار تردید شده است. ابلیس با او ملاقات می‌کند و تردید او را در هم می‌شکند.	صحنه پنجم
فاستوس با گناهان کبیره ملاقات می‌کند. پرسش‌هایی از ابلیس می‌پرسد و عزم سفر به زم می‌کند.	صحنه ششم
فاستوس با پاپ دیدار می‌کند. او مشهور شده است و به پرسش‌های مردم پاسخ می‌دهد. شارل پنجم او را دعوت می‌کند.	صحنه هفتم
فاستوس در قصر شارل پنجم، اسکندر کبیر و معشوقه‌اش را حاضر می‌کند. معجزاتی ارابه می‌دهد.	صحنه هشتم
در قصر دوک ونهولت حضور پیدا می‌کند و برای دوشس انگور می‌آورد. (معجزه)	صحنه نهم
هان و پاریس را حاضر می‌کند. پیرمرد سعی می‌کند او را تشویق به توبه نماید.	صحنه دهم
فاستوس نادم است. تلاش او برای بخشایش و رستگاری، نافرجام می‌ماند و به دوزخ می‌رود.	پیش‌خوانان
نتیجه‌گیری اخلاقی	

فاستوس تنها یک ساعت برای زندگی فرصت دارد و پس از آن نفرین ابدی و عذاب دوزخ در انتظار اوست. او دوستانش را به مهمانی "شام آخر" فرامی خواند؛ نوعی اعتراف در برابر همگان. همان طور که مسیح در مهمانی "آخرین شام"، جسم [نان مقدس] و خورش [شراب] را به حواریون بخشید، فاستوس نیز صحنه هایی از زندگی اش را برای دوستانش - تماشاگران - بازگو می کند. تماشاگران - به مثابه مهمانان فاستوس - وارد می شوند و او به آنها خوش آمد می گوید و به نشستن دعوتشان می کند. دو میز بلند در دو سوی اتاق قرار داده شده است. تماشاگران - مهمانان - پشت میزها قرار می گیرند. فاستوس پشت میز کوچک تری که در قسمت بالای سالن قرار دارد، همچون یک "سرپرست دیر" می نشیند. [تصویر (۱)] گویی که در سالن غذاخوری یک دیر قرون وسطایی هستیم و راهبان و مهمانانشان در حال غذا خوردن هستند. این ایده در واقع از خود متن گرفته شده بود.

برای کاراکترها لباس های متفاوتی طراحی و تهیه شده بود. فاستوس در لباس سفید رنگ بود. [تصویر (۲)] مفیستوها، که هم زمان به وسیله یک مرد و یک زن اجرا می شد، لباس مشکی داشتند و سایر کاراکترها در لباس راهبان فرانسیسکن (Franciscan) بودند. دو بازیگر هم با لباس معمولی در میان تماشاگران و پشت میز نشسته بودند.

این نمایشنامه بر اساس یک تم مذهبی بنا شده است که از طریق کاراکترها نمود می یابد: تقابل خدا و شیطان. به همین دلیل است که اجرا از نظر مکانی در یک دیر رخ می دهد.

فاستوس یک قدیس است و این صفت را در وقف خود بر ای طلب حقیقت ناب نمایان می سازد. اگر او بخواهد تا به تمامیت یک قدیس دست یابد ناچار است در برابر پروردگارش طغیان نماید؛ خدایی که خالق جهان است. قوانین جهان، دام هایی هستند که با اخلاق (morality) و حقیقت (truth) در تضادند.

در صحنه ی اول نمایشنامه ی مارلو می خوانیم:

«پادشاه گناه مرگ است و اگر بگویم در ماهیچ گونه گناهی نیست، خود را گول زده ایم و از راستی دور گشته ایم. پس اگر چنین باشد ما به ار نکاب به گناه مجبوریم و مرگ ما حتمی است و باید تا ابد خویشتن را به آغوش مرگ بسپاریم». (مارلو، ۱۳۵۹، ص. ۲۹)

ماهر چفلر تلاش کنیم - خوب یابد - نفرین شده ایم. این قدیس [فاستوس] قادر نیست تا خداوند گاری را الگوی خود قرار دهد که برای بشر دام می گسترده. قوانین خداوند دروغ اند. او در کمین رسوایی ارواح ما نشسته است تا منظور مان گرداند. بنابراین اگر کسی خواهان تقدس است، به ناچار باید در برابر خدا بایستد. پس قدیس باید نگران چه چیزی باشد؟! البته که روحش؛ یادر اصطلاح ملرن: "خودآگاهی اش".

در نیمه قرن اخیر
مناقشات فراوانی
میان نویسندگان
و اجراگران در گرفته است
و هر گروه در پی یافتن
مرکزیت اجرا و نقطه ی
ثقل آن است



تصویر (۱) - نمایش کلی از اجرا

رویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

برای فاستوس نه فلسفه جذاب است و نه الاهیات. او باید این نوع آگاهی‌ها را رها کند و در جست‌وجوی چیز دیگری باشد. جست‌وجوی او درست با طغیان‌اش در برابر خدا آغاز می‌شود؛ اما او چطور عصیان می‌کند؟ با بستن پیمان خون با شیطان. فاستوس در حقیقت، تنها یک قدیس نیست بلکه یک شهید است؛ حتی برتر از قدیسان و شهیدان مسیحیت. چرا که فاستوس انتظار هیچ پاداشی ندارد. بر عکس، می‌داند که چیزی جز نفرین ابدی را نصیب نخواهد برد. در این جا ما با آرکی تاپ قدیس سروکار داریم. بازیگری این نقش را اجرا می‌کند که جوان و معصوم به نظر می‌رسد. خصوصیات روان‌تنی‌اش به سن سیاستین قدیس شباهت دارد؛ اما این سن سیاستین، ضد مذهب است و مشغول نبرد با پروردگار خویش.

صحنه‌ها در "متن اجرایی" دوباره طوری مرتب شدند که صحنه دهم از متن مارلو، جایی که فاستوس با سه دانشجو بحث و گفت‌وگو می‌کنند در آغاز اجرا قرار گرفت. فاستوس با چشمانی تهی، سرشار از فروتنی گویی از فرارسیدن زمان شهادتش [و پایان پیمانش با شیطان] آگاه است به مهمانانشان - تماشاگران - سلام می‌دهد و هر چهار نفر با دستانی هم چون صلیب گشوده و کشیده، پشت میز کوچک فاستوس می‌نشینند. فاستوس اعترافاتش را آغاز می‌کند. آن چه را که ما اغلب پرهیزگاری می‌نامیم، او گناه می‌خواند - مطالعاتش در علوم الاهیات - و آن چه را که ما گناه می‌خوانیم - پیمان با شیطان - او مظهر تقوا می‌داند. نوری درونی در جریان این اعتراف، صورت فاستوس را درخشان می‌سازد.

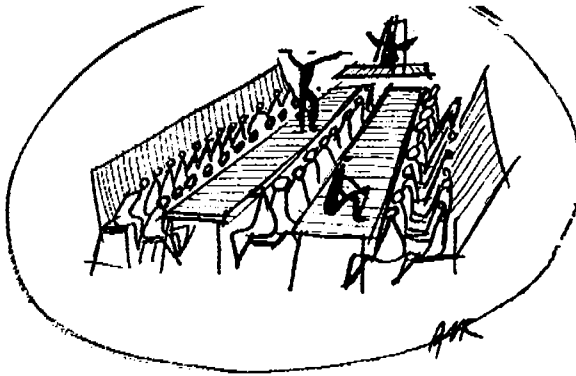
وقتی که فاستوس سخن گفتن درباره شیطان و نخستین وسوسه‌های جادویی‌اش را آغاز می‌کند به زمان گذشته بازمی‌گردد و در تمام مدت فلاش بک، اعمال اجرایی روی دو میز موازی بزرگ که تماشاگران دور تا دور آن نشسته‌اند صورت می‌پذیرد. او گوشه‌هایی از زندگی‌اش را به صورت سفری زندگی نامه‌ای نشان می‌دهد. [تصویر (۳)]



تصویر (۳) - فاستوس در یک تک‌گویی، سحر را برمی‌گزیند

فاستوس به مهمانانش خوش آمد می‌گوید.
 واکنز اعلام می‌کند که اربابش به زودی خواهد مرد.
 فاستوس در تک‌گویی‌اش در برابر همه اعتراف می‌کند که همه مطالعاتش گناه بوده‌است و قراردادش با شیطان را با عنوان تقوا مورد ستایش قرار می‌دهد.
 فاستوس در یک فلاش بک داستان زندگی‌اش را تعریف می‌کند.
 در ابتدای تک‌گویی‌ای دارد که در آن لحظه‌ای را به یاد می‌آورد که تصمیم می‌گیرد الاهیات را کنار بگذارد و خود را وقف فراگیری سحر و جادو نماید. این کشمکش درونی با تضاد بین دو حیوان باز نموده می‌شود: الاغ و جغد. الاغ به نشانه‌ی حماقت و ناآگاهی و جغد که نماد کمال و آگاهی است.
 فاستوس با والدس و کورنلیوس صحبت می‌کند. آنها آمده‌اند تا او را به

صحنه اول:
 صحنه دوم:
 صحنه سوم:
 صحنه چهارم:
 صحنه پنجم:



تصویر (۳) - طرح صحنه‌ی گروتوفسکی
برای اجرا

یادگیری فن سحر تشویق کنند. کورنلیوس میز را به نیمکت اعتراف تبدیل می‌کند و پس از شنیدن اعترافات فاستوس، برای او طلب‌آمزش می‌کند و بدین ترتیب او زندگی جدیدی را آغاز می‌کند. متن گفتاری (spoken text) گاهی در تضاد با تفسیرش قرار می‌گیرد، به عنوان نمونه گفت و گوهای آنها نشان دهنده‌ی میل او به سحر است. کورنلیوس مراسم جادویی را به فاستوس نشان می‌دهد و یک فرمول سری را به او می‌آموزد که در واقع چیزی نیست مگر یک سرود مذهبی مشهور لهستانی. فاستوس در جنگل است. به وسیله بازسازی صدای تندباد، صدای فرو ریختن برگ‌ها، سرو و صداهای شبانه و صدای حیوانات شب بیدار این فضا خلق می‌شود. فاستوس خودش را در حال خواندن همان سرود مذهبی و در حال احضار مفیستو می‌بیند.

صحنه ششم:

احضار مفیستو. فاستوس فرو تانه روی زانوانش نشسته است. مفیستو همچون فرشته‌ای معلق در هوا روی یک پایستاده است و با همراهی آواز دیگر فرشتگان، متنش را به آواز می‌خواند. فاستوس به او می‌گوید که حاضر است تا در برابر بیست و چهار سال زندگی بر ضد خدا، روحش را به او تقدیم نماید.

صحنه هفتم:

شر مساری فاستوس. صحنه‌ای ماز و خیستی است که از جدل میان فرشته خوب و فرشته بد تشکیل شده است. فاستوس آب دهان خود را به صورتش می‌مالد، سرش را مقابل زانوانش به زمین می‌کوبد و همه‌ی این‌ها در حالی است که متنش را با یک صدای آرام می‌خواند.

صحنه هشتم:

فاستوس در حال قدم زدن به مفیستو اعلام می‌کند که تصمیم دارد تار و حش را به او واگذار کند. تعمید فاستوس. پیش از امضای پیمان، فاستوس در رودخانه‌ای (فضای بین دو میز) غوطه‌ور می‌شود. به این ترتیب او پاک می‌شود و برای زندگی جدیدش آماده می‌گردد. سپس مفیستوی زن با او عهد می‌کند که به تمام خواسته‌ها و آرزوهایش جامه‌ی عمل بپوشاند. او را همچون تصویر پیه تا (با کوه‌ی داغدار، pieta) در آغوش می‌گیرد و نوازش می‌دهد.

صحنه نهم:

صحنه دهم:

پیمان بستن. فاستوس بالحنی تاجر گونه پیمان نامه‌اش با مفیستو را می‌خواند اما رفتار او نمایانگر کشمکش درونی برای از بین بردن دلهره‌ای شکنجه‌آور است. او با غلبه بر تردیدش، سرانجام گویی که می‌خواهد به خودش تجاوز کند لباس هایش را از تن به در می‌کند.

صحنه یازدهم:

دو مفیستو با رفتاری آئین گونه لباس‌های تازه‌ی فاستوس را به او نشان می‌دهند. صحنه‌ای است که فاستوس و "شیطان-همسرش" طوری رفتار می‌کند که گویی او کتابی است که تمام رازهای طبیعت را در خود دارد.

صحنه دوازدهم:

صحنه سیزدهم:

این قدیس چنان او را مورد کنجکاو و بررسی قرار می دهد که گویی به دقت کتابی را می خواند. تک تک اعضای بدنش را لمس می کند و آنها را به مثابه رازهای سیارات می خواند. «اکنون ما بلم کتابی داشته باشم تا بتوانم در آن تمام آدمیان و تمام هفت آسمان و ستاره هایش را ببینم و بر حرکات و آرایش آنها آگاه شوم ... کتابی که بتوانم در آن تمام گیاهان، علف ها و درختانی که بر زمین می رویند ببینم.» (مارلو، ۱۳۵۹)

صفحه چهاردهم: مفیستو فاستوس را سوسه می کند. در صفحه سیزدهم، قدیس جوان آرام آرام در می یابد که شیطان تا حدی در خدمت خداوند نیز هست. صفحه چهاردهم پاسخی است به گسستی حقیقی در واقعیت. فاستوس در می یابد که مفیستو تا این بخش از اثر همچون یک خبرچین پلیس عمل می کرده است. او سه نقش بر عهده دارد: مفیستو، فرشته خوب و فرشته بد.

وقتی که فاستوس از ماجرا آگاه می شود با خونسردی سخنان فرشته خوب را ارزیابی می کند. در این صفحه مفیستو به عنوان فرشته خوب به فاستوس پیشنهاد می کند با خداوند ملاقات کند. آن دو به گونه ای رفتار می کنند که گویی دیر هنگام شبی در یک دیر است و دو راهب ناراضی به دور از مزاحمان و اغیار با یکدیگر صحبت می کنند؛ اما فاستوس از ابراز ندامت سر باز می زند. بحث های نجومی. صفحه پانزدهم:

مفیستو نقش خدمتکاری امین را اجرا می کند و با تولید صدای سیارات آسمانی، هماهنگی و کمال آفریده ی اربابش را ستایش می کند. قرارداد اجرا به وسیله دو تن از مهمانان که دارند دربارہ آبجو و روسپی ها صحبت می کنند، شکسته می شود. [همان دو بازیگری که در میان تماشاگران نشسته بودند.] این دو در صفحه شان ابتدالی را نمایان می سازند که زندگی هر روزی ما را در بر گرفته است.

قدیس می خواهد بداند که مسئول آفرینش چنین جهانی کیست؟ مفیستو، خدمتکار خداوند در امور شر، دچار وحشت می شود و از پاسخ طفره می رود: «من پاسخ نخواهم داد». صفحه شانزدهم: ابلیس هفت گناه کبیره را یک به یک به فاستوس نشان می دهد. فاستوس، همان طور که مسیح مریم مجدلیه را آرزید، به آنها سرنگاری می بخشد. دو مفیستو باهم هفت گناه کبیره را اجرا می کنند. دو مفیستو به مثابه دو آژدها، فاستوس را به واتیکان - مقر پاپ - می برند. صفحه هفدهم:

فاستوس - به صورت نامرئی - در ضیافت پاپ در کلیسای "سن پتر" حاضر می شود. دو مفیستو با بدن هایشان میز غذا را نمایش می دهند و ده فرمان را بلند می خوانند. [تصویر (۴)] فاستوس به صورت پاپ سلی می زند، غرورش را می شکنند و او را به یک "انسان معمولی" بدل می کند. این معجزه ی فاستوس است. صفحه هجدهم:

فاستوس در قصر امپراطور شارل پنجم، معجزاتی مطابق با سنت افسانه های عامیانه ارائه می دهد. او زمین را برش می دهد و اسکندر کبیر را از میان آن حاضر می کند؛ سپس نقشه های بن و لیو - یکی از درباریان - که قصد کشتن او را داشته است، بر ملا می کند. بن و لیو با عصبانیت میزها را خرد می کند؛ گویی که این گونه خواهد توانست فاستوس را نابود کند. فاستوس او را به یک نوزاد بدل می کند. صفحه بیستم:

باز گشت به زمان حال؛ آخرین شام فاستوس. او گفت و گو با مهمانانش را از سر می گیرد و به درخواست یکی از دوستانش، هلن - اهل تروا -

راحاضر می کند و با او عشق بازی می کند و هلن بلافاصله فرزندی به دنیا می آورد. صحنه بیست و یکم: مفیستو بهشت را به فاستوس نشان می دهد. این پاداش او می بود اگر از فرمان خداوند پیروی می کرد؛ مرگی آرام و پرهیز گارانه و به دنبال آن بهشت. سپس دوزخ را به او نشان می دهد که انتظار او را می کشد؛ مرگی دردناک. صحنه بیست و دوم: صحنه ی پایانی. فاستوس تنها چند دقیقه تا مرگ فاصله دارد. آخرین تک گویی بلند او که با خشونت و عصبانیت همراه است:

«آه فاستوس، اینک بیش از یک ساعت از زندگی تو باقی نیست و از آن پس تا پایان جهان ملعون خواهی بود!» (مارلو، ۱۳۵۹، ص. ۸۰)

در متن مارلو این تک گویی بیانگر پشیمانی فاستوس از پیمانانش با شیطان و واگذاردن روحش به اوست. او در جست و جوی راهی برای بازگشت به سوی خداست. این کشمکش در اجرا آشکار است، رویارویی بین قدیس و خداوند. فاستوس از رفتاری استفاده می کند تا با بهشت خدا جدل نماید؛ او تماشاگران را شاهد می گیرد و به دنبال راهی می گردد تا روحش را نجات بخشد، البته اگر اراده خداوند بر این قرار گیرد؛ اگر او به راستی مهربان و بخشنده باشد و آن قدر قدرتمند باشد تا به جای نفرین ابدی، آموزش و رستگاری را برای او ارمغان آورد. فاستوس نخست دعا می کند که سیارات آسمانی از حرکت باز ایستند و زمان متوقف گردد:

«ای ستارگان آسمان که همه در جنبش و تکاپوید، دمی از حرکت باز ایستید تا مگر زمان معدوم گردد و نیمه شب هرگز فرانسد». (همان، ص. ۸۱)

روی سخن او با خداوند است اما خودش پاسخ می دهد:

«آه، من به طرف خدای خویش خواهم پرید و به درگاه وی پناه خواهم برد! چه کسی مرا از این پرش مانع گشته به زمین فرو تواند آورد؟» (همان)

فاستوس ناگهان پدیده ی جالبی می بیند: آسمان از خون عیسی پوشیده شده است:

«نگاه کن، خون عیسی مسیح است که هم چون کهنکشانان در آسمان پاشیده شده است. یک قطره، تنها نیم قطره از این خون، روح مرا رستگاری جاویدان خواهد بخشید». (همان)

فاستوس التماس می کند اما مسیح ناپدید می شود و او رو به همانان - تماشاگران - می گوید:

«پس خداوند چهره قهرآمیز خود را نمایان می سازد». (همان، ص. ۸۲)

فاستوس ترسیده می گوید:

«پروردگار دست قدرت خویش را دراز کرده است و پیشانی از خشم پرچین ساخته است». (همان)

فاستوس خود را بر زمین می افکند، گویی زمین می خواهد دهان باز کند و او را در خود ببلعد:

«ای کوه ها، تپه های بید و بر سر من فرود آید. مرا پنهان کنید تا از غضب خداوند در امان بمانم». (همان)

تصویر (۴) - ملاقات فاستوس نامرئی و پاپ، دو مفیستو نیز را نمایش می دهند.



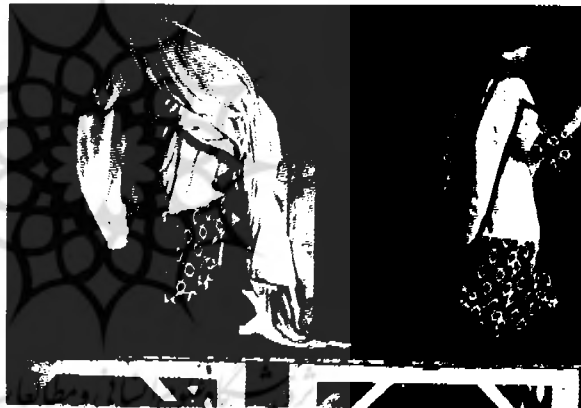
اما زمین در خواست او را نمی شنود و او بلندتر زاری می کند:
«نه، زمین نیز به من پناه نمی دهد». (همان)

سپس صدای فاستوس که خداوند را می خواند در آسمان طنین می افکند و بازیگران که در اطراف سالن هستند سرودهای مذهبی می خوانند. صدای ضربه‌های ساعت خبر از نیمه شب می دهند. خلسه فاستوس، انجامی دردناک دارد. پس از این که قدیس، بی تفاوتی گناهکارانه‌ی خداوند را به مهمانانشان نشان می دهد، آماده شهادت می شود. او را در حالی که تمام بدنش می لرزد و رعشه دارد به دوزخ می برند. صدای او در اثر ضعف ناشی از خلسه به فریادهای نامفهوم و رنج آوری تبدیل می شود. فریادهای رقت باری که به زوزه‌های حیوانی می ماند که پایش در تله‌ای گیر کرده و در حال جان دادن است. بدنش رعشه دارد و سپس سکوت همه جا را فرامی گیرد. هر دو مفیستو بایلاس کشیشان وارد می شوند و فاستوس را به دوزخ می برند.

مفیستوی مرد، باهای فاستوس را می گیرد و او را به پشت می گذارد و در حالی که دستانش بر زمین کشیده می شوند، او را به دوزخ می برد. [تصویر (۴)] بدین ترتیب فاستوس مثل یک

حیوان قربانی می شود. او همچون محکومی که صلیبش را بر دوش می کشد به سوی نفرین ابدی می رود.

مفیستوی زن، سرود غمناکی را زمزمه می کند که آرام آرام به یک آواز مذهبی تبدیل می شود. قدیس فریاد می کشد. فریادهای خفیه‌ی او صداهایی انسانی نیستند. فاستوس دیگر انسان نیست؛ حیوانی است از نفس افتاده. پاره‌هایی است از یک موجود انسانی بی مقام و جایگاه که ناله می کند. قدیس در برابری اش [نبردش] با پروردگار به اوج رسیده است و قهر خداوند را



تصویر (۵) - مفیستوی مرد، فاستوس را به دوزخ می برد

درک می کند.

او پیروز گشته است اما بهای این پیروزی را تمام و کمال پرداخته است: "نفرین ابدی" و "دوزخ"، در حالی که همه چیزش از او ستانده شده حتی مقام انسانی اش. او این گونه به شهادت می رسد. ■

منابع و مآخذ:

- ستاری، جلال؛ چهار سیمای اسطوره‌ای؛ چاپ اول، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۶.
- مارلو، کریستوفر؛ دکتر فاستوس؛ ترجمه لطفعلی صورتگر؛ چاپ اول، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹.

هر تماشاگری
در تئاتر، با دیدن اجرا
در ذهن خود به درگی از
نمایشنامه‌ی اجرا شده
می‌رسد و به آن
سامان می‌دهد که الزاماً
با نمایشنامه‌ی نگاشته
شده در تطابق
قرار نمی‌گیرد